

چند نکته در باره

## آشنایی و برخورد ایرانیان

### با قضیه فلسطین

با شکست امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول و تقسیم متصرفات آن در خاورمیانه بین دو قدرت امپریالیستی انگلیس و فرانسه، سرزمین فلسطین تحت قیمومت بریتانیا قرار گرفت. طی تقریباً سه دهه که از ۱۹۱۶ (انعقاد قرارداد سایکس-پیکو Sykes-Picot) تا ۱۹۴۸ طول کشید، فلسطین دستگامی اداری و رسمی (طبق ماده ۱۲ از طرح قیمومت بریتانیا مصوب جامعه ملل در ۱۹۲۲) داشت با تمرکز و پول خاص و روابط خارجی با برخی کشورها از جمله ایران، که کنسولی به نام آشتیانی در آنجا داشت. بیت المقدس (اورشلیم) و مسجد بزرگ الاقصی، هرچند قبله اول مسلمین بوده، ولی برای مردم ایران به اندازه مکه و مدینه و کربلا و نجف محل زیارت نبود. با وجود این، برخی برای زیارت یا تجارت یا اقامت بدانجا می رفتند. چنانکه به کمک و تحت حمایت بریتانیا بخش مهمی از بهائیان، به خصوص مرکزیت مذهبی آنان، از مدت ها پیش (اواخر قرن ۱۹) در فلسطین - شهر عکا - مستقر بود. گفته می شود از جمله کسانی که سال ها در فلسطین اقامت داشته سید ضیاء الدین طباطبائی ست که پس از کودتای ۱۲۹۹ و همکاری اش با رضا خان، زمانی که از کار برکنار شد، در فاصله بین دو جنگ جهانی، در آنجا به تجارت و کشاورزی مشغول بود و چون از عمال سرسپرده سیاست استعماری انگلیس بود در چارچوب سیاست بریتانیا در جهت استقرار مهاجران یهود کوشید و چون مسلمان بود می توانست راحت تر زمین هایی را از فلسطینیان بخرد و سپس به یهودیان بفروشد.

دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ برپا شد و اتحاد شوروی نخستین کشوری بود که آن را به رسمیت شناخت، احتمالاً بدین منظور که اتهام آنتی سمیتیسم (ضدیت با یهود) را از خود دور کند (اما، چنانکه می دانیم، در این باره موفقیتی به دست نیاورد). ایران نیز در جلسه ۱۴ اسفند ۱۳۲۸ پس از آنکه ساعد مراغه ای نخست

وزیر وقت ایران، ۴۰۰ هزار دلار رشوه دریافت کرد اسرائیل را به صورت دوافکتو به رسمیت شناخت (۱).

با برپایی دولت اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸ و نخستین جنگ اعراب و اسرائیل، طبعاً در کشورهای عرب مخالفت و بسیج جنگی علیه غصب فلسطین جریان یافت و در برخی از کشورهای اسلامی نیز تظاهراتی در همین جهت صورت گرفت مثلاً در پاکستان بیشتر و در ایران کم تر. آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۷ (سه روز پس از برپایی اسرائیل)، اعلامیه ای داد و «برادران عزیز مسلمان را به اتحاد و یگانگی» و «تظاهرات در مسجد شاه علیه عملیات یهود در فلسطین» در ۳۰ اردیبهشت فراخواند (۲). در آن زمان ریاست اداره تبلیغات با ابوالقاسم پاینده، مدیر مجله صبا، بود. وی دستور داد که دو ساعت رادیو را به مسجد شاه وصل کنند و جریان میتینگ از رادیو پخش شد. کاشانی همچنین «به منظور کمک مادی و معنوی به برادران ستمدیده فلسطین» در بانک ملی مرکز و نیز شعبه بازار حسابی به نام «اعانه فلسطین» باز کرد. نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام نیز اعلامیه داد و روز بعد مرکزی برای «نام نویسی داوطلبین جنگ با یهود» افتتاح شد که به گفته فدائیان اسلام ۵ هزار نفر در آن ثبت نام کردند. رهبران این گروه با حکیمی نخست وزیر وقت نیز ملاقات کرده خواستار تصمیم دولت با اعزام نیرو به فلسطین شدند ولی وی موافقت نکرد (۳). گفته می شود که فدائیان اسلام جلوی مجلس شورای ملی نیز تظاهراتی به پا کردند و همین خواست را تکرار کردند ولی مرجع تقلید آن زمان آیت الله بروجردی با مخالفت خود با این تقاضا، به این اعتراض خاتمه داد.

طی دهه ۱۹۵۰ که آغاز آن با جنبش ملی نفت همراه بود، به رغم دلشغولی های فراوان خبرهایی از همبستگی با اعراب فلسطین در میان بوده است. از جمله اینکه دولت مصدق «به خاطر حفظ مناسبات خویش با کشورهای اسلامی، روابط خود را با دولت اسرائیل قطع کرده» بوده است (۴). در این سال ها، به ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که ایران کاملاً در مدار سیاست استعماری آمریکا و انگلیس قرار داشته، دولت ایران مجدداً روابط خود را با اسرائیل به صورت «دوافکتو» برقرار کرد و تا آغاز سال های ۴۰ شمسی، همکاری های کشاورزی و

تجاری و فرهنگی و به ویژه امنیتی بین ایران و اسرائیل ایجاد و تقویت شد. از آنجا که دولت اسرائیل ظاهراً پس از يك دوره «مبارزه ضد استعماری یهودیان با انگلیس» و برای استقلال از آن و در پاسخ به کشتار یهودیان به دست آلمان نازی برپا شد سیاست شوروی و طبعاً حزب توده با آن مخالفتی نداشت و تشکیل دولت اسرائیل حتی با نظر مساعد «احزاب برادر» همراه بود. علاوه بر این، از آنجا که اسرائیل در اوایل امر به عنوان کشوری با سمت گیری های سوسیالیستی و همراه با برپایی «کیبوتص» (مزارع و تجمع های اشتراکی) شکل گرفت، بخشی از روشنفکران ایرانی که از کمونیسم استالینی و سیاست های حزب توده مأیوس شده بودند، گم شده خود و راه توسعه و جبران عقب ماندگی ایران را در سیستم اجتماعی اسرائیل جست و جو می کردند و به گفته جلال آل احمد، آن ها که از «کلخوز» رویگردان شده بودند به «کیبوتص» روی آوردند. اینان چه بسا با نیت خوب (اما مسلماً بدون توجه به ستم فاحشی که به مردم فلسطین روا داشته شده و منجر به آوارگی قریب يك میلیون نفر گشته بود)، می کوشیدند به يك سلسله اقدامات فرهنگی برای معرفی رشد و توسعه نوع اسرائیلی دست زنند. در همین چارچوب و نظایر آن بود که کتاب هایی به قلم یا به ترجمه برخی از نویسندگان و روزنامه نگاران (یکی از آن ها عبدالله توکل) در باره جنایاتی که نازی ها طی جنگ دوم جهانی علیه یهودیان اعمال کرده بودند چاپ شد که گاه ناشرش ناشناخته بود و نشانی ناشر تنها با يك صندوق پستی مشخص می گشت. نگارنده به یاد دارد که بر یکی از این کتاب ها، سعید نفیسی [آنطور که عادت داشت] مقدمه ای نوشته و در آن اظهار تأسف کرده بود که چرا چنین کتابی [در باره یهودیان و اسرائیل] این قدر دیر در ایران منتشر می شود. در این کتاب ها به طور ضمنی زمینه برای اثبات حقانیت استقرار یهودیان مهاجر در فلسطین آماده می شد. در سال های پس از ۲۸ مرداد ۳۲، رژیم شاه که در مدار سیاست آمریکا قرار داشت طبعاً با تحولاتی که در جهان عرب رخ می داد مثل اقدامات ناسیونالیستی ناصر در مصر و یا زیر ضربه قرار گرفتن رژیم های سلطنتی در عراق و اردن و یا شورش مردمی علیه رژیم غربگرای کامیل شمعون در لبنان موافقتی نداشت و لذا اخبار جهان عرب و از جمله مسائل مربوط به حقوق

فلسطینی‌ها مشمول سانسور و سکوت بود. با وجود این، گاه در روزنامه‌ها موضع‌گیری‌های شرافتمندانه‌ای در پیوند بین ملت‌های عرب و ایران بروز می‌کرد که نگارنده یکی از نمونه‌های آن را به یاد دارد و آن مقاله‌ای است در باره حمله سه‌جانبه انگلیس و فرانسه و اسرائیل به مصر (۱۹۵۶)، معروف به جنگ کانال سوئز، که در مجله «تهران مصور» به قلم محمود تفضلی (روزنامه نگار و مترجم معروف کتاب‌های نهر) چاپ شد، تحت عنوان: «آنچه در کانال سوئز و در قلب‌های ما گذشت».

برجسته‌ترین چهره در بین آن دسته از روشنفکران ایرانی که به تجربه اسرائیل به گونه‌ای مثبت و ایدئال می‌نگریستند خلیل ملکی است که پس از انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) منادی نوعی سوسیالیسم از نوع انترناسیونال دوم بود و این سمتگیری را تئوریزه می‌کرد و خود پس از شرکت در یکی از کنگره‌های انترناسیونال دوم (در وین) در راه بازگشت به ایران، در اسرائیل توقف کرد و در خاطرات خود خشنودی پرهیجان خویش را از اینکه یک شب را در کیبوتص گذرانده و شاهد شکل‌گیری دنیای دیگری بوده بیان می‌کرد. وی همچنین مقالاتی در باره «کیبوتص» و نیز «عمران و آبادی کشاورزی در اسرائیل» و یا «قطعنامه بین الملل سوسیالیستی در باره خاور میانه» که از اسرائیل جانبداری می‌کرد در مجله علم و زندگی که خود آن را اداره می‌کرد منتشر نمود. علاوه بر ملکی، دو تن از همکاران سیاسی اش یعنی مهندس حسین ملک که مقاله‌ای در باره کیبوتص در مجله «اندیشه نو» متعلق به انور خامه‌ای نوشت و داریوش آشوری که پس از سفری که به اسرائیل در سال ۱۳۴۰ داشت مقاله‌ای در کیهان ماه، به سردبیری جلال آل احمد منتشر نمود. در همین دهه ۱۳۳۰/۱۹۵۰ است که برخی از روشنفکران، با علاقه مندی کامل، اوراق و بروشورهای تبلیغاتی اسرائیل را در تهران دریافت می‌دارند و آن‌ها را ترجمه و در محدوده‌ای که می‌توانند نشر می‌دهند. جلال آل احمد، نادر نادریپور، احمد شاملو از این دسته‌اند. برخی هم به دعوت دولت یا «وزارت سیاحت و جهانگردی» اسرائیل به آن کشور سفر می‌کنند، از جمله جلال آل احمد و سیمین دانشور، و برخی یادداشت‌های سفر خود را می‌نویسند. جلال آل احمد «ولایت اسرائیل» را نوشت (نک. به «اندیشه و هنر» ویژه

جلال آل احمد، ۱۳۴۳ و یا تجدید چاپ همین مقاله همراه با توضیحات و اطلاعاتی چند در مجموعه ای به نام «ولایت عزرائیل» - انتشارات رواق - که شمس آل احمد با تحریف عنوان مقاله برادرش جلال منتشر کرده تا باب سلیقه جمهوری اسلامی عمل کرده باشد، کاری که باعث شده نتوان به آن کتاب همچون سند نگریست) و غیره. چنانکه ابوالحسن بنی صدر و دکتر حسن حبیبی (معاون اول دائمی رئیس جمهوری ایران طی دو دهه گذشته) به نمایندگی از دانشجویان جبهه ملی، برای مشارکت در يك کنفرانس بین المللی دانشجویی به دعوت دولت اسرائیل به آنجا رفتند (البته بنی صدر نظر موافقی با برگزارکنندگان کنفرانس نداشته و در آنجا کوشیده بود با دانشجویان عرب تماس برقرار کند) چنانکه داریوش آشوری هم قرار بوده به نمایندگی از دانشجویان جامعه سوسیالیست ها برود و چون ساواک مانع شده بوده، بعداً گویا به توصیه خلیل ملکی و بنا به دعوتی رسمی دو هفته به اسرائیل می رود ویا ناصر تکمیل همایون که برای تحصیل به آنجا رفت و نشریه ای هم (در اوایل سال های ۱۳۴۰) ویژه دانشجویان ایرانی مقیم اسرائیل در آنجا منتشر می کرد. نگارنده به یاد دارد که طی سال های ۴۰ دولت اسرائیل به برخی از دانشجویان داوطلب سفر به اسرائیل بورس می داد و برخی حتی برای کار داوطلبانه در کمیوتص بدانجا می رفتند...

اسرائیل در این سال ها با اینکه ظاهراً در ایران به رسمیت شناخته نشده ولی دفتری (در واقع سفارتی) فعال در تهران - خیابان جم دائر کرده است. یکی از مسؤولین دفتر مزبور فردی ست به نام «عزری» که از جمله با دانشجویان فعال و مبارز جبهه ملی آن سال ها تماس برقرار می کند و می کوشد آن ها را با نظر خود در باره سیاست و نقش اسرائیل در منطقه آشنا و هماهنگ سازد ولی از سوی برخی منجمله هوشنگ کشاورز صدر جواب منفی دریافت می دارد. گفتنی ست که به عزری، سفیر غیر رسمی اسرائیل در تهران، نشان درجه دوم تاج اعطا می شود و شاه به علم دستور می دهد که تاریخ اعطای نشان را به پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تغییر دهند (نک. به خاطرات علم، چاپ تهران، ص ۴۸۰).

در این سال های نخستین دهه ۴۰ شمسی، طرح های کشاورزی بزرگی مثل شرکت عمران قزوین با کمک اسرائیلی ها دائر می شود و دایره همکاری های

ایران در زمینه های نفتی و به ویژه امنیتی و دیپلوماتیک گسترش هرچه بیشتری می یابد. دیدار مخفیانه سران اسرائیل به ایران بارها رخ می دهد و در خاطرات علم می خوانیم که چگونه سعی می شود این تماس ها را از دید مردم پنهان نگاه دارند (تنها برای نمونه نک. به ص ۳۳۴ که علم می نویسد: «قرار است گلدامیر در ۲۸ اردیبهشت وارد تهران شود. آنچه در توان دارم انجام داده ام که این سفر محرمانه بماند. امیدوارم که اسرائیلی ها بند را آب ندهند»). در «خاطرات علم» به دیدارهای مخفیانه دیگری نیز اشاره شده است، از جمله دیدار اسحاق رابین (ص ۱۳۹) و یا دیدار هیأتی اسرائیلی از جمله معاون وزارت دفاع اسرائیل (ص ۷۳۸).

در این سال ها، جنبش روشنفکری ایران متوجه خطر اسرائیل نیست و حزب توده و طرفداران مستقیم و غیر مستقیم آن نیز - چنانکه اشاره کردیم - در این باره ساکت اند. مخالفت با نفوذ روزافزون اسرائیل در محافل ملی - مذهبی نهضت آزادی و به ویژه در سخنان شخص طالقانی ست که ابتدا بروز می کند و نگارنده به خاطر دارد که برخی فعالین نهضت، این موضع گیری را به نگاه مذهبی (و نه سیاسی) وی نسبت می دادند. در همین زمان، هیأتی از ایران برای مشارکت در يك كنفرانس اسلامي که در بیت المقدس تشکیل می شد به اردن رفت (این شهر پیش از آنکه در ۱۹۶۷ اشغال شود متعلق به اردن بود) و چون زمان نخست وزیری دکتر علی امینی بود (۱۳۴۱-۱۳۴۰) و وی با نهضت آزادی روابطی داشت طالقانی نیز جزو این هیأت بود. وی در سخنرانی خود در آنجا از اینکه دولت متبوعش، ایران، چنان روابطی با اسرائیل دارد اظهار شرمندگی کرده بود که طبعاً موجب ناخشنودی رژیم شد و این آخرین باری بود که وی را به چنین سفری راه دادند.

روحانیت ایران، به ویژه خمینی که در آغاز دهه ۴۰ به مخالفت با «اصلاحات شاه» برخاسته، وقتی با این پیشنهاد (که گویا طالقانی به او داده) رو به رو می شود مبنی بر اینکه بهتر است به جای مخالفت با اصلاحات ارضی و حق زنان برای شرکت در انتخابات، با آمریکا و اسرائیل و نفوذ سیاسی و اقتصادی آن ها مخالفت کند، وی می پذیرد و از آن پس، شعارهایی علیه اسرائیل و آمریکا مکرر در بیانیه های خمینی دیده می شود. در ۱۳۴۳ اکبر هاشمی رفسنجانی کتابی را تحت عنوان «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار» که يك نویسنده اردنی -

فلسطینی به نام اکرم زُعیتر نوشته بود ترجمه می کند. (نویسنده کتاب در آن زمان سفیر اردن در تهران بود. کتاب هرچند بلافاصله توقیف می شود ولی به دست خیلی ها می رسد. حتی گفته می شد که سفارت اندونزی در تهران تعدادی از این کتاب را خریده و به کسانی که بدان مراجعه می کرده اند نسخه ای می داده است). رفسنجانی که در آن روزها بر گفتمانی ملی - ضد استعماری و نه الزاماً اسلامی تأکید می ورزید، نخستین کتاب را در باره قضیه فلسطین به فارسی ارائه می دهد. فراموش نمی توان کرد که وی پس از رسیدن به قدرت بعد از سقوط شاه، هرچه در توان داشته برای تخریب مبارزه ملی و استقلال طلبانه فلسطینی ها به کار برده است که بدان در صفحات بعد اشاره خواهیم کرد.

باری، جو مخالفت با استعمار با جریان جنگ در الجزایر و ویتنام کاملاً موضوع سیاسی روز است و هرروز خبرهای تازه ای نیز از تحولات سیاسی جهان عرب و جهان سوم در روزنامه ها پخش می شود و مخالفت با نفوذ اسرائیل در ایران را به عنوان حربه ای نه فقط در دست نیروهای ملی و مذهبی، بلکه به تدریج برای اغلب روشنفکران در مبارزه با رژیم شاه تبدیل می کند.

در همین سال ها، در درون مطبوعات ایران نیز که طبعاً به شدت تحت تأثیر برنامه های رژیم است، برخی از روزنامه نگاران معروف، مانند داریوش همایون نزدیک ترین روابط را با سیاست های منطقه ای اسرائیل دارند و در راه ترویج آن قلم می زنند. وقوع جنگ ژوئن ۱۹۶۷/ ۱۳۴۶ شمسی حادثه ای ست که بسیاری از روشنفکران را به خود می آورد. از جمله جلال آل احمد که در آن سال ها به گونه ای، قطب روشنفکران معترض ایرانی بود و پیش از این، در مقاله ای (تحت عنوان «ولایت اسرائیل» که از آن یاد کردیم) رهبران اسرائیل نظیر موشه دایان و بن گوریون را با پیامبران اسرائیل مقایسه کرده بود، تجاوز نظامی اسرائیل را به اعراب محکوم می کند و طی مقاله ای تند و صریح تحت عنوان «أغاز يك نفرت» به اسرائیل می تازد (نک. به همان کتاب از جلال آل احمد با نام تحریف شده «ولایت عزرائیل»). این مقاله خواندنی موضع روشنفکران اروپا و آمریکا را در دهه ۱۹۶۰ در قبال کشمکش اعراب و اسرائیل و حمایت همه جانبه آنان را از اسرائیل بیان می کند و نشان می دهد که جو موجود در محافل روشنفکری ایران تا چه

اندازه تحت تأثیر افکار عمومی غرب بوده است (۵). به هر حال، آل احمد با نگارش این مقاله که در آن روزها جسورانه بود، نظر سابق خویش را تغییر داد. داریوش آشوری هم که سفرنامه اش را بنا به خواست آل احمد نوشته بود، چندی بعد و پس از نگارش مقالاتی در مطبوعات در ادامه همان موضع سابق، نوشته ای در نقد برخورد پیشین خود فراهم کرد که در یکی از کتاب هایش تحت عنوان «ایران شناسی چیست؟» چاپ شده است.

تا آنجا که نگارنده از آن روزها به یاد دارد، گزارش جنگ تجاوزکارانه اسرائیل در روزنامه های ایران و به ویژه تفسیرها به نفع اسرائیل نوشته می شد، به خصوص تفسیرهای داریوش همایون در مجله بامشاد به سردبیری اسماعیل پوروالی (که در سال های اخیر در فرانسه، مجله روزگار نو را منتشر می کند) به شدت در توجیه سیاست های اسرائیل نوشته می شد. کاریکاتوری که در مجله فردوسی در باره اشغال سرزمین های اعراب چاپ شده بود، فردی عرب را درون محوطه ای با سیم خاردار، کشته و بر زمین افتاده نشان می داد، با این شرح که: گر تضرع کند و گر فریاد/ جوجه را گریه پس نخواهد داد.

در این جو سازی به شدت اسرائیل زده بود که واکنش هایی در دفاع از حقوق اعراب و محکوم کردن تجاوز اسرائیل شروع شد و تا آنجا که نگارنده به یاد دارد مؤثرتر از همه مقاله ای بود در مجله نگین به قلم علی اصغر حاج سید جوادی که بعدها طی دو سه سال، همراه با چند مقاله دیگر از نویسنده تحت عنوان «اعراب و اسرائیل، تجزیه عناصر تاریخی يك فاجعه» (انتشارات توس) پنج بار به چاپ رسید. وی در مقاله مزبور، علل و چهره این جنگ تجاوزکارانه و استعماری آمریکا و اسرائیل را نشان داده بود و جالب اینکه مقاله با طرحی جسورانه همراه بود (گویا کار اردشیر محمص) که مجسمه آزادی آمریکا را با چشم بند معروف دایان نشان می داد. این مقالات، به گمان نگارنده، نقطه عطفی در نگرش مطبوعات ایران به قضیه فلسطین بود و بعدها علی رغم میل رژیم شاه مقالات متعدد دیگری توانست از زیر سانسور بگذرد، چنانکه بحث و جدل های فراوانی نیز بر سر چگونگی موضع گیری در قبال کشمکش اعراب و اسرائیل در مطبوعات روشنفکری سال های ۴۶ تا ۱۳۵۰ جریان یافت.



بجا ست که در اینجا از فتوای خمینی در سال ۱۳۴۸ دائر به جایز بودن کمک مالی به مبارزه در فلسطین با وجوه شرعیه یعنی آنچه بابت زکات و غیره جمع می شود، اشاره کرد. سازمان الفتح این فتوا را، همراه با تعداد دیگری از فتواهای علمای سنی و شیعی، یکجا در مراسم حج آن سال پخش کرد و فتوای خمینی در ایران ترجمه و منتشر شد و بعد بر مبنای آن حسابی در بانک به نام طالقانی و مطهری، جهت کمک به فلسطین باز شد. این اقدام خمینی هرچند در ادامه موضوع گیری های ضد اسرائیلی وی نظیر تحریم خرید و فروش کالاهای اسرائیلی بود و در ایجاد نوعی آشنائی و همبستگی با فلسطین مؤثر بود، ولی با تنگ نظری تعصب آلودی همراه بود و آن اینکه کمک را باید به مبارزان مسلمان فلسطینی بدهند، امری که از قدم نخست می کوشید نگرش تبعیض آمیز دینی را بر قضیه ای سیاسی و ملی تحمیل کند. همین دید تنگ نظرانه و فرقه گرایانه و غیر دموکراتیک، بعدها خود را در آراء و اقدامات دیگر او نشان داد: مبارزان مسلمان علیه شاه و انقلابیون مسلمان و مردم مسلمان و بالاخره شهروند مسلمان و هر کس یا چیز دیگر که با غیر مسلمانش فرق دارد و خونشان یک رنگ نیست و حقوقشان یکسان نیست ...

گسترش مبارزه مسلحانه فلسطینی ها و حمایت اعراب از آنان از ژوئیه ۱۹۶۷ به بعد و موج وسیع اعتراض به این حق کشی در ایران نیز بازتاب یافت. سال های دهه ۶۰ میلادی بود و به اخبار ویتنام و کوبا و آفریقا، خبرهای مبارزات فلسطین نیز اضافه شد. گروه هایی مبارز از طیف های مختلف که طی سال های دهه ۴۰ و پس از شکست جنبش ملی و مذهبی و سرکوب مخالفین به ویژه در خرداد ۴۲، با سازماندهی مخفی، در جهت دست زدن به مبارزه چریکی شکل گرفته بودند، با فلسطین و مبارزات روزمره آن آشنا شدند. برخی برای آموزش نظامی و فنون مبارزه چریکی در عمل و برخی از منفردین هم صرفاً برای پیوستن به صفوف جنبش مقاوت فلسطین، طبعاً از طرق غیر قانونی و پرخطر راهی کشورهای عربی شدند. از نخستین کسانی که به این کار اقدام کردند دوتن از بازماندگان گروه معروف به جزنی - ضیاء ظریفی بودند، یعنی علی اکبر صفائی فراهانی و صفاری آشتیانی که برای آموزش در اردوگاه های فلسطینی به عراق و

سپس به اردن رفتند. صفائی به خصوص از خود لیاقت فراوان در عملیات و فرماندهی گروه کوماندویی نشان داد. آندو پس از بازگشت، با جمعی از یاران خود گروه جنگل را تشکیل دادند که بعداً با وحدت با گروه احمد زاده، سازمان چریک های فدائی خلق را به وجود آورد و فعالیتشان در جنگل های شمال به واقعهء سیاهکل انجامید. این سازمان بعداً با جنبش فلسطین رابطهء رسمی برقرار کرد. در همان زمان، سازمان مجاهدین خلق ایران نیز (که هنوز نامی بر خود نگذاشته بود) مستقلاً و بدون اطلاع از اقدامات مشابه، و با تدارک بیشتر جهت آموزش، با فلسطینی ها تماس گرفت و عده ای (قریب ۲۰ نفر) را به فلسطین اعزام کرد که پس از آموزش نظامی و فنی، بی آنکه ساواک از این خط سیر ردی پیدا کند به ایران بازگشتند، چنانکه چند تن نیز برای اقدامات تبلیغی و تدارکاتی در منطقه و نزد فلسطینی ها باقی ماندند. همچنین افرادی مبارز و منفرد هم بودند که در کنار فلسطینی ها جنگیدند و برخی در داخل سرزمین های اشغالی به شهادت رسیدند از جمله یکی به نام مظفر که طی عملیاتی در داخل اسرائیل به شهادت رسید. علاوه بر این ها باید از جمعی یاد کرد که جهت آموزش در پایگاه های فلسطینی می خواست از کشور خارج شود ولی به دام پلیس گرفتار شد و ده ها نفر در رابطه با آن دستگیر و به زندان های درازمدت محکوم شدند. از معروف ترین آنان شکرالله پاک نژاد و محمد رضا شالکونی بودند. حسین ریاحی هم از همین گروه بود که با چند نفر دیگر موفق شدند خود را به عراق برسانند. اینان به نام گروه فلسطین معروف شدند.

گروه های ایرانی که در خارج فعال بودند نیز با فلسطینی ها همکاری هایی داشتند که فعال تر از همه «جبههء ملی - خاورمیانه» بود که از سال ۱۳۴۸ در منطقه مستقر شده و به فعالیت های مختلفی در همکاری با فلسطینی ها و نیز با گروه های مبارز ایرانی ادامه داد. فعالین «جبههء ملی - خاورمیانه» بعدها نام خود را «سازمان وحدت کمونیستی» اعلام کردند. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی نیز در کنار فعالیت های گستردهء خود علیه رژیم شاه، در حمایت از حقوق فلسطینی ها و افشاگری علیه اسرائیل بسیار فعال بود و مشارکت آن ها در آکسیون های مشترک با فلسطینی ها و در مجامع دانشجویی جهانی و فعالیت های تبلیغی حائز

اهمیت فراوان است.

برخی از مذهب‌یون نیز در سال‌های ۱۳۵۰ و پس از مطرح شدن سازمان مجاهدین به فکر آموزش نظامی و رابطه با فلسطینی‌ها افتادند ولی از تشکل و قدرتی برخوردار نبودند و در آن زمان از طریق سازمان‌های ایرانی می‌کوشیدند با فلسطینی‌ها تماس برقرار کنند و احیاناً کمکی آموزشی دریافت دارند.

طی سه چهار سال پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، انتشار مقالات و کتاب‌هایی متعدد در باره قضیه فلسطین (۱) و به ویژه تجربه روزمره تجاوزات اسرائیل به خلق‌های عرب، به تدریج فضای اسرائیلی و ضد عربی را در مطبوعات ایران تغییر داد، چنان‌که نفرت روزافزون مردم و به ویژه جوانان ایرانی از رژیم شاه و همدستان بین‌المللی آن موجب واکنش‌هایی نظیر تظاهرات ضد اسرائیلی گردید؛ تظاهراتی بی‌سابقه که به بهانه برپایی مسابقه فوتبال بین ایران و اسرائیل در ۲۷/۲/۱۳۴۷، در تهران برپا شد (نک. خاطرات علم، چاپ تهران، ص ۲۲۶-۲۲۷ و خشم شاه از شعارهای «زنده باد مردم فلسطین») و زمینه را برای آشنایی بیشتر ایرانیان با مسأله فلسطین فراهم کرد. با همین انگیزه، چند تن به دفتر خطوط هوایی اسرائیل (العال) حمله کردند که دستگیر شدند و در زندان به «گروه العال» معروف شدند.

پس از سقوط شاه و درهم شکسته شدن رژیم او که دژ حمایت از اسرائیل در منطقه به شمار می‌رفت، امری که طبعاً به نفع فلسطینی‌ها ارزیابی می‌شد، با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی وضع به گونه دیگری گشت. این بار رژیم بر سر کار آمده بود که از موضع ضد یهودی با قضیه فلسطین برخورد می‌کرد و از ابتدا می‌کوشید این آرمان را در خدمت ایدئولوژی خود و سیاست‌های کوتاه‌نظرانه خویش به کار گیرد، در حالی که عملاً به رغم ادعا و سر و صدای بسیار، نه تنها کمکی جدی به سازمان آزادیبخش فلسطین نکرد، بلکه به سرکوب فلسطینی‌های لبنان نیز اقدام کرد. شش ماه محاصره غذائی و بمباران اردوگاه‌های فلسطینی توسط سازمان شیعی امل، بدون همدستی ایران و سوریه امکان نداشت. تلاش رژیم اسلامی در تخریب جنبش ملی و لائیک فلسطین و مهر اسلامی زدن بر این جنبش خنجری بوده که به نام «دوست» علیه آرمان فلسطین به کار می‌رفته و

می رود. جنبشی که سالیان دراز در برابر تفرقه های مذهبی و وابستگی به این یا آن حزب عراقی و سوری و ... مقاومت کرده از زمان روی کار آمدن خمینی با رژیم رو به رو است که ملت فلسطین را، بدون توجه به همزیستی مسیحیان و مسلمانان و یهودیان طی قرن های متمادی و شمار فراوان بی خدایان که از اعتبار ملی فراوانی هم برخوردار هستند، همه را ملت مسلمان فلسطین بنامد و نماینده آن ها را سازمان حماس یا جهاد اسلامی قلمداد کند. از سوی دیگر رژیم جمهوری اسلامی که به حق مورد تنفر اکثریت عظیم مردم ایران است، با گزافه گویی های خود و با چسباندن اقدامات ارتجاعی خود به حمایت از فلسطین و آزادی قدس (مثل مانور نیروهای نظامی و پاسدار در خلیج فارس طی همین دی ماه ۱۳۷۹ که در واقع برای عرض اندام بر سر جزایر تنب و ابو موسی بود، به نام حمایت از انتفاضه!) باعث شده است که مردم از کلمه فلسطین که بر زبان مسؤولان رژیم جریان می یابد خسته شوند و مبارزه ملتی برادر در راه احقاق حقوقش که بدون شک مورد دوستی و همبستگی متقابل ایرانیان است در ایران بدنام شود.

تراب حق شناس

**یادداشت ها:** (با تشکر از دوستانی گرامی که مرا در دسترسی به برخی منابع و

اطلاعات یاری دادند).

۱- ر. ک. حسین آبدیان، زندگی نامه سیاسی دکتر بقائی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۲ - به نقل از ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۶۹ ص ۹۲.

۲- اطلاعات ۱۳۲۷/۲/۲۹.

۳- برای اطلاع بیشتر به کتاب تاریخ فدائیان اسلام چاپ تهران مراجعه شود.

۴- در این باره احمد خلیل الله مقدم در کتاب برای آگاهی نسل جوان، چاپ ششم، تکثیر از «نهضت مقاومت ملی» ۱۳۶۳ (با مقدمه شاپور بختیار) در ص ۱۳۰ تا ۱۳۲ مطالبی نوشته که برخی از نکات آن نیاز به درنگ و تدقیق دارد، با وجود این، آن را نقل می کنیم:

«در تاریخ ۱۳۳۱/۳/۲۷ سفیر کبیر ایران در مصر ضمن گلایه شدید از دول عربی گفت با آنکه دولت ایران به خاطر حفظ مناسبات خویش با کشورهای اسلامی روابط خود را با دولت اسرائیل قطع کرده است دولت های عرب از یاری ایران کوتاهی کرده اند»

[ظاهراً اشاره به مشکلاتی است که ایران پس از ملی کردن نفت و تحریم استعماری خرید نفت از این کشور با آن‌ها روبرو بوده است].

همین کتاب، در سخن از «دائرة المعارف صهیونیسم و اسرائیل که با همکاری محققین بزرگ آمریکائی و اسرائیل و به وسیله رافائیل یاتی و زیر نظر زلمان شازار رئیس جمهوری اسرائیل، به سال ۱۹۷۱ در نیویورک تألیف و منتشر شده» چنین می‌نگارد:

«در جلد اول صفحه ۵۴۸ از فعالیت یهود و صهیونیسم در ایران سخن می‌گوید و وقتی در صفحه ۵۴۹ به بخش صهیونیسم در ایران می‌رسد می‌نویسد: «در سال ۱۹۱۹، سازمان صهیونیسم در ایران تشکیل شد. رئیس کمیته مرکزی آن شلمو بن کهن زاده و دبیر کل کمیته عزیز بن یونا نعیم گردید. شعبات صهیونیسم در ۱۲ شهر ایران دست به کار شد» و بعد از معرفی افراد و عناصر برجسته سازمان و تشکیل دولت اسرائیل شرح می‌دهد: «ایران دومین کشوری بود که دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت. ما که تا آن روز دستانمان از فعالیت‌های صهیونیستی بسته بود با آزادی کامل در ایران دست به کار شدیم. رفت و آمدها بین ایران و اسرائیل آغاز و سفارت ایران در اسرائیل باز شد تا اینکه در ۱۹۵۱ دکتر مصدق قهرمان ملی کردن نفت و دوستدار اعراب روی کار آمد».

«وی در آوریل و مه ۱۹۵۳ [۹] آژانس یهود را در ایران تعطیل و فعالیت صهیونیسم را محدود کرد... [اما روزشمار تاریخ ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تألیف باقر عاقلی، جلد اول ص ۴۸۸ تاریخ برجیدن آژانس یهود را در ایران به دستور وزارت خارجه، ۲۳ تیرماه ۱۳۳۲ یادداشت کرده است، ت. ح.]. گرچه از ۱۹۶۹ دوباره مناسبات ایران و اسرائیل آغاز شد ولی ما نتوانستیم روابط رسمی سیاسی بین ایران و اسرائیل برقرار کنیم. در شرایط فعلی مناسبات ما با ایران بسیار خوب است. ما کارشناسان و متخصصین به ایران می‌فرستیم و بنیاد سیاست کمک خارجی در ایران به دست صهیونیسم پی ریزی می‌شود...».

۵- برای اطلاع بیشتر از برخورد منفی و بحث برانگیز روشنفکرانی مانند سارتر، سیمون دوبووار، میشل فوکو به قضیه فلسطین، نک. به مقاله ادوارد سعید در لوموند دیپلوماتیک سپتامبر ۲۰۰۰.

۶- از جمله کتاب عرب و اسرائیل نوشته ماکسیم رودنسون ترجمه رضا براهنی و قریب ۲۰ - ۲۰ کتاب و مقاله دیگر ...